مسأله 384: یجب أن‌یکون الهدی من الإبل او البقرة او الغنم.

جلسه 4-630

**یک‌شنبه - 13/06/94**

**أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه في‌ الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.**

مسأله 384: یجب أن‌یکون الهدی من الإبل او البقرة او الغنم.

قربانی حج فرمودند منحصر است به یکی از این سه: یا شتر یا گاو یا گوسفند. و این مطلب مورد تسالم هست، کسی بیاید مرغ قربانی کند، آهو قربانی کند، این، نمی‌شود. غیر از این مسأله مورد تسالم قطعی هست بین اصحاب، صحیحۀ زراره هم دلالت بر آن می‌کند: عن ابی‌جعفر علیه السلام امام باقر علیه السلام راجع به متمتع فرمود: علیه الهدی قلت: و ما الهدی؟ فقال: افضله بدنة و اوسطه بقرة و آخره شاة. در بعضی از نقل‌ها دارد و اخفضه شاة، کمترین‌ش شاة است. این‌، ظاهرش حصر است. کمتر از شاة مثل طیر که صریح این روایت است که مجزی نیست. اما این‌که مثل آهو مجزی نباشد این‌هم به ظهور اطلاقی آن می‌شود فهمید؛ چون ظاهرش این است که منحصر می‌کند قربانی را در این سه چیز.

[سؤال: ... جواب:] بز که جزء‌ شاة است و صریح روایات است معز؛ که می‌شود قربانی کرد. شاة اعم است از ضأن و معز. حالا عرض شود خدمت‌تان که ممکن است اسم‌های فارسی‌اش فرق کند اما به عربی به این نوع می‌گویند: شاة صنفش بعضی‌ها معز است بعضی‌ها ضأن است.

در تفسیر عیاشی از حلبی هم راجع به فمااستیسر من الهدی دارد: یجزیه شاة و البدنة و البقرة افضل.

در صحیحۀ محمد بن مسلم هم دارد: سألته عن المتمتع کم یجزیه؟ قال: شاة. این، ظاهرش این است که دارد اقل را بیان می‌کند اقل مرتبۀ هدی یک شاة هست. یعنی کمتر از شاة مجزی نیست. مثل قربانی کردن مرغ بجای یک گوسفند می‌گوید: بیست تا مرغ، آنقدر قربانی می‌کنیم از مرغ که به اندازۀ پول گوسفند بشود، نخیر این جایز نیست. اما این‌که آهو جایز نیست قربانی بشود این روایت اخیره دلالت نمی‌کند؛ چون ظاهر این روایت اخیره این است که اقل هدی را دارد تعیین می‌کند، معلوم نیست وقتی که می‌گویند: شاة اقل هدی است می‌خواهند بگویند: یعنی آهو مجزی نیست. این روایت دلالت نمی‌کند. ولی دلالت می‌کند که مرغ و کبوتر و این‌ها قربانی کردنش مجزی نیست.

[سؤال: ... جواب:] روایت قبلی ظاهرش حصر دارد. افضله بدنة و اوسطه بقرة و آخره شاة. مخصوصا در سؤال سائل گفت: و ما الهدی؟ ظاهرش این است که دارد منحصر می‌کند هدی را به این سه چیز با بیان مراتب فضل این‌ها. ظاهرش حصر است.

مرحوم آقای خوئی استدلال کرده است به آیۀ‌ و اذن فی الناس بالحج تا می‌رسد به اینجا که و یذکروا اسم الله فی ایام معلومات علی ما رزقهم من بهیمة الانعام فکلوا منها و اطعموا البائس الفقیر. ایشان فرموده: اجماع داریم که بهیمة الانعام همین ابل و بقر و غنم است. هم مفسرین هم فقهاء هم لغویین اجماع کردند که بهیمة الانعام همین سه نوع حیوان هستند.

ولی این فرمایش ایشان برای ما روشن نیست. حالا گیرم بهیمة الانعام منحصر به این سه نوع باشد، آیه ظهور در حصر قربانی ندارد در بهیمة الانعام؛ متعارف چون بوده قربانی با شتر یا گاو یا گوسفند صحیح است و عرفی است بگویند: و یذکروا اسم الله علی ما رزقهم من بهیمة الانعام فکلوا منها برای این‌که متعارف این است که قربانی یا شتر بود یا گاو یا گوسفند فکلوا منها نگفت: یجب ان‌یکون الهدی از این سه چیز یا ابل یا بقر یا غنم؛ در این آیه نیست.

یک مطلب هم در عبارت ایشان است؛ می‌گوید: روایات کثیره داریم؛ نصوص کثیره داریم که قربانی را منحصر به ابل و بقر و غنم کرده؛ ما از نصوص کثیره غیر از همین صحیحۀ زراره و روایت عیاشی که یکی را خواندیم روایت حلبی بود. روایت ابی‌بصیر هم هست در تفسیر عیاشی که سندشان ضعیف است. غیر از این‌ها ما پیدا نکردیم. خبری از این نصوص کثیره ما نداریم. این یک بحث.

بحث دوم این است که آقای خوئی فرمود: و لایجزئ من الابل الا ما اکمل سنة خامسة و دخل فی السادسة و لا من البقر و المعز. گاو و بز کافی نیست الا ما اکمل السنة الثانیة و دخل فی الثالثة علی الاحوط.

ایشان فرموده: سن قربانی در شتر باید پنج سال کامل باشد؛ وارد سال ششم شده باشد. در گاو و بز احتیاط واجب این است که وارد سه سالگی شده باشد؛ دو سالش تمام شده باشد. در ضأن آن گوسفندهای معمولی احتیاط مستحب هست به نظر آقای خوئی که یک سالش کامل شده باشد. ولی نظر ایشان این است که هفت ماهش کامل شده باشد، وارد ماه هشتم شده، مجزی است ذبح شاتی که معز نباشد، بز نباشد. این، نظر ایشان.

ولی در مقابل نظر ایشان هم نظریاتی هست که اشاره می‌کنم اجمالا به نظر آقای شبیری که می‌گویند، که ریشه در کلمات قدماء هم دارد می‌گویند: بقر و معز کافی است یک سالش تمام شده باشد، وارد سال دوم شده باشد. احتیاط واجب نیست که وارد سال سوم شده باشد، احتیاط مستحب است. راجع به ضأن گوسفندی که مصداق بز نیست، ایشان می‌گویند: همین‌ که شش ماهش تمام شده و وارد ماه هفتم شده کافی است. بر خلاف فتوی آقای خوئی؛ آقای خوئی فتوی می‌داد می‌گفت: باید وارد ماه هشتم بشود. اکمل سبعة اشهر و دخل فی الشهر الثامن. این، فتوی آقای خوئی است. ایشان می‌گویند: نه، اکمل ستة اشهر و دخل فی الشهر السابع.

امام هم احتیاط واجب کردند که در گوسفندی که معز نیست بز نیست، احتیاط واجب این است که یک‌سالش کامل شده باشد. ایشان احتیاط واجب کردند.

حالا ببینیم منشأ این اختلاف‌ها چیست؟

در مورد شتر اختلافی نیست که شتر باید ثنی باشد. ثنی گفتند: آن شتری است که پنج سالش کامل شده؛ وارد سال ششم شده. استدلال هم به روایات کردند؛ از جمله صحیحۀ عیص: الثنیة من الإبل. یا صحیحۀ حلبی: اما الابل فلایصلح الا الثنی فما فوق. ثنی در لغت گفتند: شتر پنج ساله.

مرحوم صدوق در من‌لایحضره‌الفقیه سن شتر را اسم‌گذاری کرده و می‌گوید: شتر سال اول به او می‌گویند: حوار. سال دوم به او می‌گویند: ابن مخاض. سال سوم می‌گویند به او: ابن لبون. همان فی الفتنة کابن اللبون لاظهر فیرکب و لاضرع فیحلب. ابن لبون شتری است که وارد سال سوم شده. و ذلک ان امه قد وضعت و صار لها لبن. چون مادرش بچۀ جدید آورده دارد به بچۀ جدیدش شیر می‌دهد. این‌، می‌شود ابن لبون؛ فرزند مادر شیرده. وارد سال چهارم بشود ایشان می‌گوید: اگر ذَکَر باشد این شتر، اسمش حَق است اگر انثی باشد اسمش حَقّه است. وارد سال پنجم بشود، می‌شود جذع. وارد سال ششم بشود سمّی ثنیا؛ لانه القی ثنیّته. حالا ثنیة مثلا این خف‌ او هست که می‌افتد. ادامه‌اش را هم اسم‌هایش را می‌گوید. بگذریم.

از نظر استدلال به روایات ممکن است ما در مورد سن شتر دچار مشکل بشویم. حالا اشکال را عرض می‌کنم؛ خیلی بحث را مفصل نکنیم؛ چون محل ابتلاء نیست. ولی اجمالا عرض می‌کنم. و لو این مطلب مورد تسالم اصحاب است؛‌ شتر باید پنج سالش تمام شده باشد برای قربانی ولی دلیلش یک مقدار مشکل دارد؛ چون دلیلش یکی از این دو روایت هست که خواندیم.

صحیحۀ عیص بن قاسم این است: عن ابی‌‌عبدالله علیه السلام انه کان یقول الثنیة من الابل و الثنیة من البقر و الثنیة من المعز و الجذعة من الضأن. ضأن همان گوسفندی است که بز نیست. مشهور می‌گویند: روایت می‌گوید: واجب است در قربانی در ابل که ثنیه باشد. در بقر و معز ثنیه باشد منتها ثنیۀ بقر و معز اختلاف است که یک‌سالش تمام شده باشد یا دو سالش تمام شده باشد. در ضأن هم باید جذع باشد. که آن‌هم اختلاف است که ضأن چیست.

ما عرض‌مان این است که در این روایت کجا حکم بیان شد؟ موضوع بیان شد: الثنیة من الابل و الثنیة من البقر و الثنیة من المعز و الجذعة من الضأن. حکمش چیست؟ کجا گفته یجب فی الهدی؟ در روایت نداریم. و این نقل قطعا ناقص است؛ چون امام که نمی‌آیند ابتداء به ساکن بفرمایند: باسمه تعالی الثنیة من الابل و الثنیة من البقر و الثنیة من المعز و الجذعة من الضأن؛ تمام شد. خب ثم ماذا؟ حکمش چیست؟ پس این حدیث ناقص است. آن‌که محذوف است، وجوب این سن است در هدی یا استحباب آن است؟ یا اصلا استحباب این سن در اضحیۀ مستحبه که ربطی هم به هدی واجب ندارد؟ چه می‌دانیم.

بله بعید نیست از اتفاق و تسالم اصحاب و این‌که این حدیث را در همین باب سن هدی ذکر کردند، وثوق پیدا کنیم که لابد این حدیث مربوط به سن هدی واجب بوده. اگر وثوق پیدا بکنیم از خلال تسالم اصحاب فهو و الا این اشکال در این حدیث هست.

حدیث دوم صحیحۀ حلبی بود: سألت اباعبدالله علیه السلام عن الابل و البقر ایهما افضل ان‌یضحی بهما؟ قال: ذوات الارحام. افضل این است که ماده ذبح بشود در قربانی؛ در ابل و بقر حتی در گوسفند هم بعید نیست انتخاب انثی هست؛ ذوات الارحام آن‌هایی که رحم دارند. و سألته عن اسنانها، بعد می‌گوید: سؤال کردم از امام راجع به سن اضحیه در ابل و بقر، امام فرمود: اما البقر فلایضرک بای اسنانها ضحّیت. راجع به بقر سن معتبری ندارد؛ سن خاصی در او معتبر نیست؛ لایضرک بای اسنانها ضحیت. و اما الابل فلایصلح الا الثنی فما فوق. اما ابل سن دارد؛ سنش این است که ثنی باشد یا بالاتر از ثنی.

این روایت یک سری اشکال‌هایی دارد باید جواب بدهیم.

اولا روایت در مورد اضحیه هست. اشکال آقای داماد را باید جواب بدهیم که می‌گفت: اضحیه ظهور دارد در اضحیۀ مستحبه نه در هدی واجب. خب در مورد اضحیۀ مستحب افضل این است که این شرائط مراعات بشود؛ چه ربطی به هدی واجب دارد؟ که شرط لازم در هدی واجب می‌گویید: این است که ابل ثنی باشد.

ما این را قبلا جواب دادیم. گفتیم: یضحی بها اعم است از اضحیۀ مستحبه و هدی واجب.

اشکال دوم این است که و سألته عن اسنانها ممکن است در ذیل ایهما افضل باشد. سؤال از افضل کرد؛ گفت: افضل کدام است؟ نحر ابل است یا ذبح بقره؟ ایهما افضل ان‌یضحی؟ امام جواب داد: ذوات الارحام. افضل این است که انثی را قربانی کنید. و سألت عن اسنانها اشکال دوم این است که شاید این‌هم تعلیق بر همان افضل باشد؛ یعنی افضل این است که کدام سن را انتخاب کنیم در قربانی؟

این‌هم به نظر ما جواب دارد. جوابش این است که سؤال، مستقل است. و سألت عن اسنان الاضحیة سؤال کردم از سن قربانی. ظاهر جواب امام هم این است که بیان حکم لزومی می‌کند. این‌هم پس اشکال واردی نیست.

[سؤال: ... جواب:] او مهم نیست. سألت عن اسنانها،‌ اسنان ذوات الارحام بگویید، بالاخره حالا که ذوات الارحام را انتخاب کردیم یک بحث است که این افضل است؛ سن یک بحث دیگری است ممکن است اگر سن کم باشد، این، صحیح نباشد. حالا که بنا است من ذوات الارحام را انتخاب کنم شرط سنی او را هم بیان کنید. مثل این‌که به شما بگویند: حج افضل از عمره است بعد بگویید که خب ما در حج چه بکنیم؟ خب شرائط واجب حج را به شما بگویند اصل حج انتخابش افضل است نسبت به عمره اما حالا که سؤال از شرائط حج می‌کنید دیگه سؤال از شرائط واجبه حج می‌کنید. ظاهرش این است.

[سؤال: ... جواب:] شرائط واجبه در قربانی ماده که سن باشد دیگه احتمال ندارد که فرق کند با غیر ماده؛ چون در جواب هم امام فرمود: اما الابل فلایصلح الا الثنی؛ نفرمود: الا الثنیة؛ اسم جنس ذکر کرد. معلوم می‌شود که اینجا دیگه بحث انثی و ذکر مطرح نیست؛ بحث سن ابل مطرح است.

[سؤال: ... جواب:] لابد امام دید این جواب را بدهند فائده‌اش بیشتر است برای مستمع. این‌که اشکال ندارد. گاهی اعراض می‌کنند از جواب سؤال مطلب دیگری می‌گویند. یسئلونک ماذا ینفقون قل العفو.

اشکال سوم: اشکال سوم این است که لایصلح که ظهور در وجوب ندارد. اما الابل فلایصلح شایسته نیست. طلبه شایسته نیست نماز صبحش را آخر وقت بخواند. یعنی حرام است؟ نه؛ شایسته نیست دیگه. دلالت بر حکم لزومی نمی‌کند.

این‌هم جوابش این است که یک‌وقت می‌گویند: لایصلح لک أن‌تذبحه خب این ممکن است بگویید: یعنی فعل شایسته نیست حالا این محل بحث است که وقتی می‌گویند: لایصلح لک ان‌تفعل کذا این، ظهور در حکم لزومی دارد یا ندارد؟ آقای خوئی که می‌گوید: حکم لزومی است؛ انه عمل غیر صالح وقتی یک عملی صالح نیست وقتی فاسد است نباید انجام داد. حالا ما این را نمی‌گوییم؛ ما به این مرحلۀ از جزم نرسیدیم که اگر گفتند: لایصلح لک ان‌تفعل کذا یعنی حکم لزومی را بیان می‌کنند. ولی وقتی می‌گویند: لایصلح الابل الا الثنی، یعنی شتری که پنج ساله نباشد صلاحیت ذبح ندارد؛ قابلیت ذبح ندارد. ظهورش این است که قابلیت ندارد؛ یعنی واجد شرائط نیست. نه این‌که شایسته نیست او را ذبح کنید او را نحر کنید. نه، این‌که خلاف ظاهر است.

و لذا ما این روایت دوم را با جواب از این سه اشکال، می‌توانیم به عنوان دلیل بپذیریم. اما کسی که یکی از این جواب‌ها را قبول نکند، مثل این‌که آقای داماد را اولین جواب ما را قبول نکرد تا چه برسد به بقیۀ جواب‌ها گفت‌: اضحیه ظهور دارد در اضحیۀ مستحبه در مقابل هدی، این روایت هم دلالت نمی‌کند.

[سؤال: ... جواب:] اگر در اضحیۀ مستحبه هم شرط لزومی باشد باز هم نمی‌شود فحوی گرفت؛ چون خدا در واجبات گاهی تسهیل می‌کند. بابا حج واجب است می‌خواهی قربانی کنی آسان می‌گیرد برای شما اما قربانی مستحب می‌خواهی انجام ندهی نده اما اگر انجام بدهی برو همان که ما گفتیم همان قربانی درست و حسابی. ما قیاس نمی‌توانیم بکنیم. یک چیزی که واجب است، شارع تسهیل می‌کند در او بخاطر این‌که راحت‌تر بتوانند واجب را انجام بدهند مردم. اما مستحب حالا انجام نمی‌دهند ندهند ولی اگر انجام بدهند بروند نوع خوبش را انتخاب کنند. این، اشکال ندارد.

خب این، راجع به شتر.

اما راجع به بقره. آقایان علماء فرمودند: باید ثنیه باشد. این را گفتند. اما ثنیه چیست؟ بقرۀ ثنیه چیست؟ اختلاف شدید هست که آیا بقرۀ ثنیه یعنی بقره‌ای که دو سالش کامل شده، وارد سال سوم شده یا نه، آن‌که یک‌سالش کامل شده، وارد سال دوم شده؟ صاحب مدارک می‌گوید: مشهور در کلمات اصحاب همین نظر دوم است. که بقرۀ ثنیه آنی است که وارد سال دوم شده؛ یک‌سالش کامل شده، می‌گویند: بقرۀ ثنیه. لازم نیست دو سالش کامل بشود. در کشف اللثام هم که می‌گوید: قطع الاصحاب به این‌که گاوی که یک‌ساله باشد، ثنیه است. کاشف اللثام می‌گوید: اما معروف در لغت این است که در بقرۀ ثنیه این است که ما اکمل سنتین و دخل فی السنة الثالثة. واقعا این‌هم عجیب است که مشهور در لغت شد بقرۀ ثنیه آن‌که دوسالش کامل شده اما مشهور بین فقهاء در بقرۀ ثنیه این است یک‌سالش کامل بشود کافی است در ثنیه بودن.

وافی یک عبارتی دارد؛ می‌گوید: الثنی من البقر ما دخل فی الثالثة علی الاشهر. این علی الاشهر برای چی می‌گوید؟ می‌گوید: اشهر این است که بقرۀ ثنی آنی است که داخل در سال سوم شده. ظاهرش خلاف حرف صاحب مدارک است و صاحب کشف اللثام. آن‌ها می‌گفتند: المشهور بین الاصحاب یا قطع الاصحاب به این‌که بقرۀ ثنیه آنی است که یک‌سالش کامل شده؛ وارد سال دوم شده. مرحوم فیض کاشانی می‌گوید: اشهر این است که بقرۀ ثنیه آنی است که وارد سال سوم شده. من احتمال می‌دهم مقصود ایشان از اشهر، اشهر عند اللغویین باشد‌. و الا واقعا اشهر بین الفقهاء نیست. هم ما تتبع کردیم هم کشف اللثام، مدارک هم اهل تتبع هستند اهل تحقیق هستند گفتند: مشهور بین اصحاب در بقرۀ ثنیه این است که یک‌سالش کامل شده باشد. بله واقعا حرف درستی است که لغویین مشهور بینشان این است که ما اکمل سنتین و دخل فی الثالثة. قاموس می‌گوید: الثنیة الناقة ال فی السادسة. بعد می‌گوید: البقرة ال فی الثالثة؛ یعنی بقره‌ای که وارد سال سوم شده باشد. مصباح المنیر، کتاب المغرب در لغت، نهایۀ ابن اثیر، صحاح جوهری همۀ این‌ها می‌گویند: بقرۀ ثنیه آنی است که دو سالش کامل شده.

و یک مطلب عجیب هم عرض کنم. شیخ طوسی در یک کتاب مبسوط چند چور صحبت کرده؛ در زکات مبسوط می‌گوید: اذا استکمل ولد البقر سنة و دخل فی الثانیة فهو جذع و جذعة فاذا استکمل سنتین و دخل فی الثالثة فهو ثنی و ثنیة. ولی جاهای دیگر معمولا خلاف این گفته. البته در کتاب ضحایا باز همین مطلب را تکرار کرده. یعنی دو جا گفته: استکمل سنتین و دخل فی الثالثة یکی همین زکات مبسوط است یکی کتاب ضحایا مبسوط است. می‌گوید: الثنی من البقر و الغنم ما استکمل سنتین و دخل فی الثالثة. اما در جاهای دیگر، کتاب‌های دیگر، خود کتاب حج مبسوط،‌ می‌گوید: لایجوز من البقر الا الثنی و هو الذی تم له سنة و دخل فی الثانیة.

علامۀ حلی هم همین اضطراب در کلامش هست. در یک جای از تحریر و منتهی و تذکره می‌گوید: بقرۀ ثنیه آنی است که وارد سال سوم شده. ولی جاهای دیگر معمولا می‌گوید: آن‌که یک سالش شده به او می‌گویند: بقرۀ ثنیه.

این را برای این عرض کردم که اختلاف بین فقهاء حتی در کلام یک فقیه‌ می‌بینیم به چشم می‌خورد.

ما به نظرمان با توجه به این اختلاف، قول لغویین هم زیر سؤال می‌رود؛ مگر فقهاء ما لغویین نبودند؟ فقهاء ما هم اهل لغت بودند. این اختلاف بین لغویین در کتاب لغت و فقهاء ما که مشهور فقهاء این است که یک سال کافی است در بقرۀ ثنی ولی مشهور بین لغویین می‌گویند: دو سال، مجمل می‌کند. ما نمی‌دانیم واقعا ثنیه چیست؟ یک ساله است یا دو ساله است؟ می‌شود مجمل. پس یک مرحله این است که بقرۀ ثنیه اگر معتبر هم هست، مجمل است؛ معلوم نیست؛ یعنی بقرۀ یک ساله یا دو ساله؟ خب ما هم می‌توانیم در اجمال این شرط ثنی بودن رجوع کنیم به اطلاقات فما استیسر من الهدی؛ بگوییم: قدر متیقن از ثنی این است که بقره کمتر از یک‌سال نباشد. اما مازاد، بقرۀ یک‌ساله اطلاق فما استیسر من الهدی می‌گوید: مجزی است. اگر اطلاق هم مشکل بشود که نمی‌شود اصل برائت می‌گوید: ما نمی‌دانیم شرط در بقره این است که یک‌ساله باشد یا دوساله قدر متیقن این است که کمتر از یک‌سال نمی‌شود اما بیشتر اصل برائت می‌گوید نمی‌شود.

[سؤال: ... جواب:] فرض این است که وجه تسمیه معلوم نیست اگر معلوم بود تا حالا فهمیده بودند.

این یک مطلب. مطلب دوم این است که ما اصلا یک روایت دیگر بلکه دو روایت دیگه داریم که ممکن است استظهار بشود که اصلا بقره شرط سنی ندارد. اصلا ثنیه هر چی می‌خواهد باشد. یکی همین صحیحۀ حلبی بود. صحیحۀ حلی می‌گفت: اما البقر فلایضرک بای اسنانها ضحیت و اما الابل فلایصلح الا الثنی فما فوق. این می‌گوید: اصلا شرط سنی ندارد بقره.

خب اگر تعارض هم بکنند آن روایتی که می‌گوید: بقره باید ثنی باشد را حمل بر افضلیت می‌کنیم.

روایت دوم صحیحۀ محمد بن حمران است. در صحیحۀ محمد بن حمران عبارت این‌طور آمده: اسنان البقر تبیعها و مسنها فی الذبح سواء. سن بقر فرق نمی‌کند چه تبیع باشد چه مسن باشد. تبیع هم گفتند: بقرۀ سال اول؛ یعنی بقر در همان سال اول؛ یعنی یک‌ساله هم نشده. صحاح اللغة و نهایۀ ابن اثیر: ولد البقر فی اول سنة. خب این‌هم می‌گوید: اصلا بقره کمتر از یک سال هم مجزی است.

در جواب از این دو روایت گفته می‌شود که اما صحیحۀ حلبی بله می‌گفت: لایضرک بای اسنانها ضحیت، ولی موضوعش بقره بود. اما البقر نه اما العجل. کمتر از یک‌سال اصلا بقره نیست، عجل است؛ گوساله است؛ نه بقره. و لذا بله سن معتبر نیست در بقره، ولی تا ثنی نشود یعنی تا یک‌ساله نشود؛ چون قدر متیقن از ثنیه یک‌ساله بود، تا یک‌ساله نشود اصلا به او بقره نمی‌گویند؛ عجل می‌گویند.

[سؤال: ... جواب:] اگر گفتند: یک مرغ بکش بیا بخوریم شما بوری جوجه‌های یک‌روزه بکشید بیارید، می‌گوید: ما گفتیم: مرغ بکش نه جوجۀ یک‌روزه.

این را تامل بفرمایید! گفته می‌شود که جواب از معارضۀ با صحیحۀ حلبی این است که صحیحۀ حلبی می‌گوید: بقر اگر باشد سن معتبر نیست؛ خب تا یک‌ساله نشود اصلا بقر صدق نمی‌کند.

آقای خوئی فرموده: اگر شک هم بکنی که عرف به این‌که کمتر از یک‌سالش هست بقره می‌گوید یا عجل، قاعدۀ اشتغال اقتضاء می‌کند که اکتفاء نکنیم به او و آن را ذبح کنیم که یقینا یک‌ساله است و یقینا بقره است. تامل بفرمایید انشاءالله تا فردا.